

شرح زیارت نامه حضرت عباس علیه السلام _ ۱

استاد اوجی شیرازی

دهه سوم محرم ۱۴۴۸ هـ.ق _ قم

اعوذ بالله من الشیطان اللّٰعین الرحیم

اعوذ بولایتک یا مولای یا امیرالمومنین

بسم الله الرحمن الرحيم

صلّی الله علیک یا رسول الله و علی اهل بیتک المظلومین المعصومین و لعنةُ الله علی اعدائهم اجمعین.

الحمد لله الذی مَنّ علینا بولایتکم.

اَللّٰهُمَّ کُنْ لَوْلَیْکَ الْحُجَّةَ بْنِ الْحَسَنِ صَلَواتُکَ عَلَیْهِ وَ عَلَی آبائِهِ فی هَذِهِ السَّاعَةِ، وَ فی کُلِّ سَاعَةٍ وَلِیًّا وَ حَافِظًا وَ قَائِدًا وَ نَاصِرًا وَ دَلِیلاً وَ عِناً حَتّٰی تُسَکِنَهُ اَرْضَکَ طَوْعًا وَ تُمَتِّعَهُ فیها طَوِیلاً.

یا صاحب زمان!

همه عمر در تباهی، همه عمر غرق غفلت / به دلم هزار غصه، به دلم هزار حسرت

پی کار خویش بودم، پی کار من دویدی / ز بزرگی تو شاها، چه کنم من از خجالت

نفسی که بی تو باشد، برود که برنگردد / به تو بسته‌ام دلم را، ز نخست تا قیامت

به هوای گریه‌هایم، تو فقط بمان برایم / تو بسی برای نوکر، به غریبه‌ها چه حاجت

دل من گرفته آقا، سحری تو یاد من باش / سحری تو یاد من کن، که خوشم به این حمایت

چه زیان تو را که من هم برسم به آرزویی / نظری که شام هجران، برسد به صبح وصلت

همه روضه‌ها اگرچه، زده آتشی به جان / به غرور تو شر زد، غم روضه‌ی اسارت

یا بن الحسن! یا بن الحسن!

اَلسَّلَامُ عَلَی النَّازِحِیْنَ عَنِ الْاَوْطَانِ! اَلسَّلَامُ عَلَی الرُّؤُوسِ الْمُتَفَرِّقَةِ عَنِ الْاَبْدَانِ!

يَا رَحْمَةَ اللَّهِ الْوَاسِعَةَ وَ يَا بَابَ نَجَاةِ الْأُمَّةِ، حَبِيبِي يَا حُسَيْن!

«يَوْمَ تَرَى الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُؤْمِنَاتِ يَسْعَى نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَبِأَيْمَانِهِمْ» (حديد/۱۲)

خدا به آبروی امیرالمومنین، فرج امام زمان را برساند.

اعمال و رفتار و گفتار و عقاید ما را مورد رضایت ولی‌اش قرار بدهد.

نسألك اللهم بروح علی بن ابی طالب و ابیه علیهما السلام الذی لم یُشْرَکْ بالله طرفه عین أن تُعَجِّلَ فرج مولانا صاحب الزمان.

هدیه محضر حضرت امیرالمومنین و سیده نساء العالمین، جهت عرض تسلیت به محضر بقیة الله فی الارضین صلوات الله علیهم اجمعین، صلواتی تقدیم کنید.

اللهم صل علی محمد و آل محمد و عجل فرجهم و اهلك عدوهم.

وقتی که خداوند متعال، ابلیس را از درگاه قُرب خود راند، چنین عرض کرد:

«قَالَ فِيمَا أُغْوِيَنِي لَأَقْعُدَنَّ لَهُمْ صِرَاطَكَ الْمُسْتَقِيمَ * ثُمَّ لَا تَجِدُنِي مِنْ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ» (اعراف/۱۶ و ۱۷)

خدایا، جبران می‌کنم! می‌روم سر راه مستقیم آنها می‌نشینم و از هر چهار طرف حمله می‌کنم به کسانی که در مسیر مستقیم هستند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: اینکه ابلیس گفت از هر چهار طرف حمله می‌کنم، روی هوا نبود. برای هر کدام از این مسیرها و جهت‌ها و حمله‌هایی که گفت، برنامه‌ای داشت.

از جمله اینکه وقتی گفت از روبه‌رو حمله می‌کنم، منظورش این بود که شیعیان حضرت امیرالمومنین علیه السلام را از یاد قیامت غافل می‌کنم.

• یاد قیامت چیست؟

اینکه می‌بینیم اهل بیت علیهم السلام خیلی تأکید کردند و به ما یاد دادند و در دعاها و ایشان انقدر خوف از محاسبه روز قیامت هست، نشان از اهمیت موضوع دارد.

در قرآن ۱۴۰۰ آیه (یعنی یک چهارم قرآن) مستقیم و غیر مستقیم در رابطه با معاد و قیامت است.

و اگر می بینم که من در مسیر زندگی خودم یادی از قیامت و معاد نیست، یعنی قطعاً و عملاً توی دام شیطان افتادم. خداوند متعال، ۷۰ مرتبه در قرآن اسم قیامت را آورده است.

حدود ۶۵ مرتبه حرف از بعث می زند.

۴۸ مرتبه حرف از السَّاعه می زند.

و اگر به مفردات کلمات قرآن کریم مراجعه کنید و روایات اهل بیت علیهم السلام را ببینید، متوجه خواهید شد این مسئله ای نیست که بشود به راحتی از کنار آن گذشت.

پیغمبر اکرم آمدند منزل، دیدند که حضرت زهرا سلام الله علیها دارند عین باران بهار اشک می ریزند:

_ ما بیکیک یا حبیبی؟ عزیز دلم، چرا گریه می کنی؟

+ پدر جان، ذَکَرْتُ احوال المحشر و یوم القیامه. یادم به روز قیامت افتاد.

پیغمبر اکرم فرمودند: أَكثَرُوا مِنْ ذِكْرِ هَادِمِ اللَّذَّاتِ.

فقیل: یا رسول الله، فما هادِمُ اللَّذَّاتِ؟

قال: ذِکْرُ الْمَوْتِ!

بسیار به یاد چیزی باشید که لذت ها را منهدم می کند.

پرسیدند فکر چی باشیم؟

فرمودند: فکر مرگ و اتفاقات بعد از مرگ. به فکر قیامت باشید.

پیغمبر اکرم فرمودند: اینکه می بینید محاسنِ منِ خاتم النبیین زود سفید شد، به خاطر یاد قیامت است.

وقتی که کسی می آمد از حضرت امیرالمومنین سلام الله علیه یک نصیحتی می خواست، مولا می فرمودند: اوصیک بذکر

الموت. تو را توصیه می کنم که خیلی یاد مرگ باش!

برخلاف اینکه ما فکر می کنیم اگر یاد مرگ باشیم، دلمان می میرد، فرمودند سه چیز است که دل را زنده می کند:

یکی: رفتن به قبرستان است. اینکه ببینم حال دولت مند و درویش چطور است.

همه کسانی که زیر خاک هستند، یک روزی کوهی از آرزوها بودند.

فرمودند: به قبرستان رفتن، دل را زنده می کند.

دو: یاد قیامت دل را زنده می‌کند.

غرض حقیر از این صحبت‌ها توجه به یک نکته است:

در بین همه علائمی که برای قیامت آمده و توصیفاتی که آیات و روایات ما بیان فرمودند، یک مسئله‌ای که شاید ما کمتر به آن دقت کردیم، این است که:

در قیامت، دردی است برای کسانی که در مسیر مستقیم نیستند، به نام درد تبعیض.

صحرای محشر را تصور کنید که امیرالمومنین علیه السلام در نهج البلاغه فرمودند:

«فَأَحْسَنُهُمْ حَالاً مَنْ وَجَدَ لِقَدَمَيْهِ مَوْضِعاً وَ لِنَفْسِهِ مَتْسِعاً».

بهترین حال در قیامت برای کیست؟

آن کسی که یک جای پا برای ایستادن و یک راه برای نفس کشیدن داشته باشد.

امروز نه خطیبی هست که کلامش موثر باشد، نه حال ما آن حالی‌ست که باید؛ و الا باید پای این حرف‌ها خون گریه کنیم که امیرالمومنین علیه السلام فرمودند:

«و اعلموا عبادَ الله ان الله سائلکم عن الصغیر من عملکم و الکبیر».

بدانید که خداوند از ریز و درشت اعمالتان می‌پرسد.

در صحرای محشری که خورشید از بین رفته است، ماه و ستاره‌ای هم وجود ندارد، تاریکی محض است.

می‌گویند عزای دسته‌جمعی، عروسی است؛ ولی یک موقعی مثلاً برق رفته است، اما شما نگاه می‌کنی می‌بینی چهار تا خانه برق دارند. وسط تابستان همه دارند خودشان را باد می‌زنند. هم روشنایی دارند، هم کولر و خنکی دارند. خب این تبعیض برای یک عده سخت می‌شود.

خدا می‌فرماید: دقیقاً در روز قیامت من تبعیض قائل می‌شوم بین مردمانی که در صحرای محشر هستند.

یک عده گرفتار تاریکی مطلق هستند، ولی یک عده:

«يَسْعَىٰ نُورُهُمْ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ وَ بِأَيْمَانِهِمْ» (حدید/۱۲)

اینها چه کسانی هستند؟ «الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ».

کسانی که به ولایت امیرالمومنین علیه السلام ایمان آوردند، نوری از صورتشان تلالو می‌کند که نه تنها جلوی پایشان را روشن می‌کند، بلکه این نور باعث می‌شود تا شعاعی از اطرافشان، دیگران هم جلوی پایشان را ببینند.

باز در جای دیگری خداوند متعال می‌فرماید:

«يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ» (حدید/۱۳)

کسانی که نور ندارند، چی‌کار می‌کنند؟ دست به دامن مومنین می‌شوند، می‌گویند بایستید، ما هم کنار شما بیاییم، قدری از نورتان را بگیریم. ما گرفتار ظلمت محضیم. ما گرفتار تاریکی محضیم. صراط، غرق در تاریکی است.

فرمودند هر کس به اندازه نوری که دارد، می‌تواند از پل صراط گذر کند. لذا این نور مقول به تشکیک است. یعنی هر کسی یک اندازه مساوی با بقیه نور ندارد.

خداوند متعال می‌فرماید:

مومنینی هم که نور دارند، (یعنی شمایی هم که دلتان مملو از ولایت شاه اولیاست) باز می‌گویند:

«رَبَّنَا أَتْمِمْ لَنَا نُورَنَا» (تحریم/۸)

خدایا، ما باز هم از این نور می‌خواهیم. چون فقط یک چراغ روشن نیست؛ در عین روشن کردن راه، یکی از نعمات خداوند است.

• حالا این نور به چه صورت است؟

پیغمبر اکرم فرمودند: نور یک عده مثل خورشید است، یک عده مثل ماه است، یک عده مثل ستاره است و یک عده هم فقط جلوی پایشان را روشن می‌کند.

• میزان کم و زیاد شدن این نور چقدر است؟

امام باقر علیه السلام فرمودند: «نورُ المومن يومَ القيامةِ علی قدرِ ایمانه.»

هر چقدر که ایمان مومن به ولایت حضرت امیرالمومنین سلام الله علیه بیشتر باشد، نورش هم بیشتر است.

• منبع این نور کجاست؟

ماه که نورافشانی می‌کند، از کجا نور می‌گیرد؟ از جایی که خودش منبع نور باشد.

می‌گوییم «فاقد شیء نمی‌تواند مُعْطِی شیء باشد.»

• مومنین نورشان را از چه کسی می‌گیرند؟

یکی از القاب امیرالمومنین علیه السلام این است: قَائِدُ الْغُرِّ الْمُحَجَّلِينَ!

یعنی رهبر کسانی که نور دارند، حضرت مرتضی علی سلام الله علیه است.
کسانی که رویشان سفید است، این روسفیدی را از مولایشان امیرالمومنین علیه السلام گرفته‌اند.

حالا امشب که جمع شدیم با لباس عزا بگوییم: وا حُسینا فما نَسیتُ حُسینا؛ اینها را عرض کردم که بگوییم:

• اصلاً خدا برای چی می‌خواهد قیامت را به پا کند؟

خدایا، مگر خودت نمی‌فرمایی من سریع الحساب هستم؟ خب سریع الحساب یعنی کسی که تا در صور دمیده شد، در یک چشم به هم زدن، حساب و کتاب همه را بکند، جهنمی‌ها الی جهنم، بهشتیان هم بفرمایید بهشت! اینکه ۵۰ هزار سال طول بکشد و هر موقف انقدر معطلی داشته باشد، این همه مردم در صحرای محشر متحیر و حیران باشند، با سریع الحساب بودن خدا چطور قابل جمع است؟

خداوند متعال، تمام بساط قیامت را برپا کرده که یک چیزی را به عالم نشان بدهد، آن هم اینکه وقتی حضرت زهرا می‌گویند خدایا، توی دنیا کسی قدر مرا نفهمید، خدا قیامت را برپا کرده که همه بفهمند کت عالم تن کیست! خدا قیامت را به پا کرده تا بفهمی همه کاره عالم، مرتضی علی است. که بفهمی سلطنت عالم، در ید قدرت حضرت زهرا اظهر سلام الله علیهاست.

حالا فکر کن این کسی که منبع نور قیامت است، این کسی که قائدُ الغرِّ المُحَجَّلین است، این کسی که روسفید همه روسفیدهاست، این کسی که نورالانوار صحرای محشر است، امیرالمومنین سلام الله علیه به یک کسی بفرمایند: «ستقر عینی بک یوم القیامه!»

یک موقع شما توی دنیا چشمت روشن می‌شود؛ بچه‌ات جوری می‌شود که قُرَّةُ أَعْیُنِ، روشنی چشمت می‌شود، او را می‌بینی افتخار می‌کنی؛ ولی یک موقعی که خدا بساط قیامت را برپا کرده که سلطنت امیرالمومنین علیه السلام برای همه مردم روشن بشود، یک اتفاقی می‌افتد که امیرالمومنین می‌فرمایند:

آن لحظه، چشم من مرتضی علی روشن می‌شود!

به چه کسی گفتند؟ کجا گفتند؟

لحظه آخر که امیرالمومنین علیه السلام در بستر شهادت بودند، تک تک آقازاده‌ها دور مولا را حلقه زدند، رو کردند به آنها، فرمودند:

محمد حنفیه، علیک بالحسن و الحسین!

عون، علیک بالحسن و الحسین! و...

تا رسیدند به قمر بنی‌هاشم ابوالفضل العباس..

چی بگویند به ابوالفضل؟ بگویند علیک بالحسن؟ بگویند علیک بالحسین؟

فرمودند: بیا بابا، عباسم، سینه‌ات را به سینه من بچسبان. عباسم، اذا كانَ یومُ عاشُورا و دَخَلْتَ المَشرَعةَ...

عاشورا که شد، رفتی توی مشرعه، تشنه که بودی، آیاكَ اَنْ تَشْرِبَ المَاءَ و اُخُوکَ الحُسَینَ علیه السلام عَطْشان.

نکند آب بخوری، حسین تشنه باشد.

یک موقع کسی فکر نکند که امیرالمومنین اینطور گفتند که ابوالفضل آب نخورند! نه عزیزم، این از شدت عطوفت

امیرالمومنین است. کما اینکه صدیقه اطهر سلام الله علیها وقت شهادتشان می‌گفتند علی جان، هوای حسن و حسینم را

داشته باش. با آنها مهربان باش!

قطعا امیرالمومنین مهربان بودند.

کما اینکه ابی‌عبدالله علیه السلام هنگامی که می‌خواستند به میدان بروند، به امام سجاد فرمودند:

وارحم حال اطفال الصَّغار. حواست به بچه کوچک‌هایم باشد.

یک موقع خواهرت گرفتار حرمله نشود...

می‌دانند امام سجاد اوج عطوفت هستند، ولی فرمودند:

پسرم سجادم، و استر جثتی عن أعین النظر.

نکند آبروی همه، عریان کف صحرا باشد.

بر امام واجب است که امام قبل را دفن کنند؛ اما ابی‌عبدالله فرمودند: پیکر مرا جمع کن. پیکر مرا دفن کن.

(ما جمع شدیم دور هم، گریه کنیم بر آن بدنی که آخرش جمع نشد..)

به حضرت زینب سلام الله علیها فرمودند:

و تکفَلِی حال الیتامی و انظری / ما کنتُ أصنعُ فی حماهم فاصنعی.

یتیمان مرا کفالت کن.

اینها به این معنا نیست که نمی‌خواستند انجام بدهند، بلکه یعنی می‌خواهم دلم آرام باشد.

لذا کلام امیرالمومنین به حضرت ابوالفضل علیهما السلام هم از همین باب بود: می‌خواهم دلم آرام باشد عباسم.

بعد کنار گوش عباسشان فرمودند:

عباسم، روز قیامت که من چشم روشنی شیعیانم هستم، ستّر عینی بک یوم القیامه. تو چشم روشنی من مرتضی علی هستی.

ای حرمت قبله‌ی حاجات ما / ذکر تو تسبیح و مناجات ما

پنج امامی که تو را دیده‌اند / دست علم‌گیر تو بوسیده‌اند

هر که به دردی و غمی شد دچار / گوید اگر یک صدوسی و سه بار

ای علم افراشته در عالمین / اکشف یا کشف کرب الحسین

خسته اگر آمده، جانش دهی / از در لطف تو امانش دهی

• چرا این دهه می‌خواهیم شرح زیارت حضرت ابوالفضل العباس علیه السلام را بگوییم؟

دهه سوم محرم، دهه اسارت است؛ باید بگوییم زینب زار کجا؟ کوچه و بازار کجا؟

این را هم می‌گوییم؛ اما چرا شرح زیارت حضرت ابوالفضل؟

چون: هر که به دردی و غمی شد دچار / گوید اگر یک صدوسی و سه بار

ای علم افراشته در عالمین / اکشف یا کشف کرب الحسین

خسته اگر آمده، جانش دهی / از در لطف تو امانش دهی

پارسال اربعین، گوش من از قبل یک کسالتی داشت، عفونت کرده بود، هی بیشتر و بیشتر می‌شد! اگر می‌رفتم رسیدگی

می‌کردم، همان اول رفع می‌شد، ولی مجالس بود و درس و بحث بود، فرصت نشد. نزدیک سه سال به تأخیر افتاد.

قبل از اربعین، دیگر گوش من کامل شنوایی‌اش را از دست داد. گوش دیگر هم کم‌کم داشت شنوایی‌اش کم می‌شد.

لذا حرف زدن برایم سخت شده بود. روی چشم‌هایم هم اثر گذاشته بود.

خب کربلا و اربعین، مجلس داشتم، قول داده بودم. علی‌الله؛ رفتم کربلا.

هرچی که می‌گذشت و داروها بیشتر می‌شد، درد گوش کمتر نمی‌شد.

یکی از دوستان گفت یک دکتر فوق تخصص دارد می‌آید، برسد اینجا معاینه کند، بلکه ان شاء الله حالت خوب بشود.

او آمد و معاینه کرد، گفت اوضاع از اینکه من سر پایی اینجا بخواهم درمانت کنم، دیگر گذشته است. باید برگردی

ایران، بستری بشوی که خوب بشود.

روزی سه، چهار تا جلسه در کربلا داشتیم، بعد هم ۲۸ ماه صفر، بعد هم محسنیه... چطور من می‌توانم تحمل کنم؟ مگر کسی که ابوالفضل دارد، ناامید می‌شود؟!

رفقا، به همین منبر سیدالشهداء سلام الله علیه قسم، رفتم توی حرم حضرت ابوالفضل، گفتم اگر سه سال است نرفتم دنبال درمانم، داشتم برای شما روضه می‌خواندم. الان هم اگر می‌خواهم خوب بشود، چون می‌خواهم برای شما روضه بخوانم. خجالت می‌کشم نمی‌توانم حرف بزنم.

ای ماه بنی‌هاشم، خورشید لقاء، عباس! / ای نور دل حیدر، شمع شهدا، عباس!

با محنت و درد و غم، ما رو به تو آوردیم / دست همه‌ی ما گیر، ای دست خدا، عباس!

به مادرش ام البنین سلام الله علیها قسم، همان شب با حال بد از حرم آمدم بیرون، حس کردم یک چیزی از گوشتم دارد بیرون می‌آید. نگاه کردم، دیدم انگار هرچی عفونت است، بیرون آمد. یک هوایی به گوشتم خورد، گویی که هیچ دردی توی گوش من نبوده است. خوبِ خوبِ خوب شد!

برگشتم، گفتم بروم بگویم پسر ام البنین، حیف دست نداری، و الا می‌گفتم دستت درد نکند.

زیارت قمر بنی‌هاشم را باز کردم، خواستم شروع کنم بخوانم، سبحان الله! خب همه ما بارها و بارها این زیارت را خواندیم، انس گرفتیم، بزرگ شدیم با زیارت حضرت ابوالفضل، ولی گویی من اولین بار توی عمرم بود داشتم این زیارت را می‌خواندم:

اَلْسَّلَامُ عَلَیْکَ اَیُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَّسُولِهِ وَلِامْرِئِ الْمُؤْمِنِیْنَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَیْنِ...

چه عبارتی! چه زیارتی!

گفتم ای ابوالفضل، به من توفیق می‌دهی یک‌بار زیارتتان را شرح کنم؟

(گفتن که از خودشان است، ولی دنبال بهانه هستند که به همه نشان بدهند عموی ما قمر بنی‌هاشم، باب الحوائج است.)

گفتم آقا جان، می‌خواهم پاکت را زودتر از شما بگیرم.

یک حاجت دیگر داشتم که عملاً یک گره باز نشدنی بود.

گفتم یا ابوالفضل، من این حاجت را از شما می‌خواهم. شما اول این را به من بدهید، بعد من شروع می‌کنم شرح زیارت شما را می‌گویم.

آمدم ادامه بدهم، گفتم آقا جان، این برای من بس نیست! علامت اینکه می‌خواهید من این شرح را بگویم، این باشد که شما در چند روزی که من کربلا هستم، این گره را باز کنید.

علاوه بر حاجت خودم، از شما می‌خواهم هر کسی این شرح را شنید یا خواند، هر موقع، هر کجا، گره کور او را هم باز کنید، یا ابوالفضل.

رفقا، به منبر ابی‌عبدالله قسم، به روضه‌هایی که گفتم و شنیدید قسم، همان شب بود یا فردا شب، گره کور شش ساله‌ای که به هر دری من زده بودم، باز نشده بود، پیام آمد که باز شد! (بعضی از رفقای حاضر در جلسه، شاهد جزئیات این مسئله هستند).

او باب الحوائج است! او عموی حضرت رقیه سلام الله علیهاست. لذا این مجلس، وفای به این عهد است، که یا ابوالفضل العباس، یا قمر العشیره، یا باب الحوائج، هر چه داریم از کرامت شماست!

آن آقایی که در عظمتشان همین عبارت بس است که: «وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّكَ!» جز برای حجت خدا، جز برای امام معصوم، جایی سراغ دارید که ما بگوییم: خدا لعنت کند کسی را که حق شما را نشناخت؟ مگر برای ابوالفضل العباس سلام الله علیه.

برای شناخت حق قمر بنی‌هاشم و فضائل و عظمت ایشان کجا باید بگردیم؟
✓ بهترین و شاید بشود گفت منحصرأ منبع و مأخذ برای فهم معارف قمر بنی‌هاشم و فضائل ایشان، زیارت‌نامه حضرت ابوالفضل العباس سلام الله علیه است. که از امام صادق سلام الله علیه نقل شده است.

قبل از اینکه وارد شرح عبارات زیارت بشویم، مروری کنیم بر

✓ رجال زیارت‌نامه:

اولین کسی که این زیارت را نقل کرده، مرحوم ابن قولویه، صاحب کتاب کامل الزیارات است. جعفر بن محمد ابوالقاسم ابن قولویه. مرحوم نجاشی می‌نویسد هر خوبی که برای ابن قولویه، عامه و خاصه در کتاب‌هایشان نقل و بیان می‌کنند: فهو فوقه. او از آن خوبی‌هایی که مردم درباره‌اش می‌گویند، بالاتر است. قبر مبارکش هم پایین پای امام جواد علیه السلام است. دقیقاً کنار شیخ مفید. سال ۳۶۹ ه. ق از دنیا رفته است.

قصه از دنیا رفتن ابن قولویه و تاریخ از دنیا رفتنش خیلی عجیب است. این حکایت، لطیف و دقیق است و نگاه‌های ما را توی اتفاقات روزانه که دارد می‌افتد، خیلی تغییر می‌دهد. ماجرا از این قرار است که:

در زمان المقتدر بالله، شیعیان خیلی اذیت می‌شدند.

حسین بن روح نوبختی که در تقيه کردن، جوری رفتار کرده بود که حتی مخالفین نمی‌دانستند او شیعه است، چه برسد که بفهمند سفیر خاص امام زمان علیه السلام است؛ اما همین خبیث المقتدر بالله، جناب حسین بن روح را پنج سال زندان کرد. ببین چه گذشت بر شیعیان.

حسین بن روح در همان ایامی که زندان بود، نامه‌ای از امام عصر علیه السلام دریافت کرد که فرمودند: علامت فرج برای شیعیان...

(فرج نه به معنای آمدن حضرت، بلکه به معنی گشایش برای شیعیان.)

علامت فرج برای شیعیان این است که قِرمطیان وارد مسجدالحرام می‌شوند. و ما یكون من القتل و النهب. و کشتار و غارت می‌کنند.

سال ۳۱۷ ه. ق که حسین بن روح از زندان خارج شده، این نامه را نقل کرده است. یعنی هنوز آن حمله اتفاق نیفتاده است.

قبل از اینکه قرامطه بخواهند حمله کنند، حضرت به او فرمودند.

• ماجرای حمله قرامطه چیست؟

قرامطه از بحرین آمدند، روز ترویبه به مکه حمله کردند، ۳۰ هزار نفر را در مسجدالحرام و کوه‌های اطراف مسجدالحرام کشتند! پرده کعبه را پاره پاره کردند. آن چیزی که در کعبه و مکه بود، همه را غارت کردند؛ حتی حجرالاسود را از کنار کعبه کُندند و شکستند.

حالا یک کسی از دور نگاه می‌کرد، می‌گفت وا اسلاما! دیگر فاتحه اسلام خوانده شد!

یک موقع فکر نکنی قرامطه مسلمان نبودند! اتفاقاً ادعای اسلام و مهدویت داشتند. روی پرچم‌هایشان نوشته بودند:

«وَنُرِيدُ أَنْ نَمُنَّ عَلَى الَّذِينَ اسْتُضْعِفُوا فِي الْأَرْضِ وَنَجْعَلَهُمْ أَئِمَّةً وَنَجْعَلَهُمُ الْوَارِثِينَ.» (قصص/۵)

می‌گفتند آن کسی که قرار است دنیا را نجات بدهد، ما هستیم!

ولی یک بلوایی بر سر مسلمان‌ها آوردند که همه فکر می‌کردند فاتحه اسلام خوانده شد. حجرالاسود از کعبه کنده شد و شکست! کعبه به آتش کشیده شد! حاجی با لباس احرام تکه‌تکه شد! اینکه خیلی وقت‌ها ما می‌گوییم دیگر فاتحه شیعه را بخوان، اشتباه است.

هیچ‌کسی توی این روزگار نمی‌تواند بگوید که من پرچم شیعه مرتضی‌علی را بالا بردم. و هیچ‌کسی هم نیست توی دنیا بتوانی پیدا کنی که بگوید من می‌توانم این پرچم را پایین بیاورم. یک موقع می‌شود خدا توسط دشمنان خودش این پرچم را بالا می‌برد. الان این همه حسینه توی عالم هست، چه کسی این حسینه‌ها را زد؟

ته‌اش را بگیری می‌رسی به صدام که شیعیان را از عراق اخراج کرد، اینها هر کجا رفتند یک حسینه تأسیس کردند. این اربعینی که می‌روی، ته‌اش ممکن است برسد به بوش و آمریکا لعنت الله علیهم. خبیث هستند، ظلم کردند، ولی خدا کاری کرد که با همین ظلم اینها اربعین راه افتاد. کربلا راه افتاد. که الان هر موقع که دلت دارد هوس کرب و بلا، بسم الله، می‌روی کربلا.

یعنی خدا برای اینکه پرچم شیعه را بالا ببرد، توسط دشمنان خودش انتقامش را از دشمنانش می‌گیرد و دوستانش را یاری می‌کند.

لذا هیچ موقع هر اتفاقی که افتاد، نگوئید دیگر پرچم شیعه از بین رفت. نگوئید وای، شیعه تمام شد. خداست که رَفَعَ الله رَایتَ العباس!

لذا وقتی که عقيله بنی‌هاشم را وارد دربار یزید می‌کنند، فریاد می‌زنند:
«فَكِدْ كَيْدَكَ وَاسْعَ سَعِيكَ وَ نَاصِبْ جُهْدَكَ فَوَاللهِ لَا تَمْحُو ذِكْرَنَا وَلَا تُمِيتُ وَحْيَنَا.»
نمی‌توانی کاری کنی که اسم ما از بین برود.

یا امام سجاد به زائده بن قدامه فرمودند: هرچی که شیطان بیشتر تلاش می‌کند پرچم ما را پایین بکشد، لم یزد الا علواً. روز به روز پرچم ما بالاتر می‌رود.

خلاصه قرامطه حمله کردند و حجرالاسود را شکستند. این حجری که الان می‌بینید کنار کعبه نصب شده، ۵ یا ۶ تکه حجرالاسود روی یک چسبی هست که زده شده است.

۲۲ سال حجرالاسود در بحرین دست قرامطه بود.

رئیس آنها کسی بود به نام ابوطاهر که تا وقتی سقط شد و به درک واصل شد، مسلمان‌های همه جای دنیا از قرامطه متنفر شده بودند. لذا مجبور شدند خودشان حجرالاسود را برگردانند بیاورند، نصب کنند.

این زمان سال ۳۳۹ ه.ق است. یعنی ده سال بعد از شروع غیبت کبری.

مرحوم ابن قولویه در بغداد است. می‌گوید فهمیدم که قرامطه می‌خواهند حجرالاسود را بیاورند کنار خانه کعبه نصب کنند. و من خوانده و شنیده بودم که حجر را کسی جز حجت معصوم خدا نمی‌تواند نصب کند.

یک موقع در زمان خاتم النبیین سیل آمد، هرکسی خواست حجر را نصب کند، افتاد؛ تا پیغمبر اکرم نصب کردند.

یک موقع در زمان امام سجاد علیه السلام، حجاج و عبدالله زبیر با هم جنگیدند، کعبه را به آتش کشیدند، حجر کنده شد، هیچ‌کس نتوانست آن را نصب کند، مگر امام سجاد علیه السلام.

یک شیعه منتظر، همه‌اش دنبال امامش است. ابن قولویه فکر کرد که الان قرار است حجر نصب بشود، پس کسی جز آقای من نمی‌تواند نصبش کند. لذا می‌گوید بار و بندیل را جمع کردم، به مکه بروم؛ به این بهانه دنبالش بگردم، چشمم به جمالش روشن بشود. ولی مریض شدم. جوری که دیگر امید به حیات نداشتم.

به یکی از رفقایم به نام ابن هشام پولی دادم، گفتم تو برو مکه، نامه مرا بده به آن کسی که حجرالاسود را نصب می‌کند. یه مقدار هم پول دادم گفتم هر کاری که می‌توانی بکن، حتی توی شلوغی‌ها چهار نفر محافظ برای خودت بگذار که هر طور شده بررسی به آن کسی که دارد حجر را نصب می‌کند.

ابن هشام می‌گوید رفتم مکه، یک پولی دادم به پلیس‌ها و شرطه‌های اطراف کعبه، گفتم یک کاری کنید من بروم جلوی جلو. چند نفر مأمور هم دور من بگذارید که جمعیت مرا به این طرف و آن طرف نکشد.

هر کس از علما، قضات، بزرگان قرامطه می‌آمد می‌خواست حجر را نصب کند، هنوز حجرالاسود را نگذاشته، می‌افتاد روی زمین.

دیگر بیچاره شده بودند، یک‌دفعه دیدم جمعیت شکافته شد، یک آقای دارند جلو می‌آیند که زیبایی صورت...

ای به قربان خال هاشمی‌ات / رخ تو ماه و ابروی تو کمان

صورتشان عین ماه شب چهارده می‌درخشید. آمدند با دستان حیدری حجر را برداشتند، سر جای خودش نصب کردند.

مردم هم انگار نه انگار، قفل شده بودند. فقط من بودم که به جمال او نگاه می‌کردم و اشک می‌ریختم.

دوباره راه باز شد، آقا رفتند. منم خشکم زده بود، یک‌دفعه یادم افتاد که ابن قولویه منتظر است من نامه را به آقا بدهم.

عین عبارت توی الخرائج آمده است: می‌گوید من دنبالش می‌رفتم، او آرام حرکت می‌کرد، ولی من می‌دویدم و به او نمی‌رسیدم.

رفتیم تا جایی که دیگر هیچ‌کسی از مردم او را نمی‌دیدند. من بودم و آن آقا. حضرت برگشتند یک نگاهی به من کردند....

تا تو نگاه می‌کنی، کار من آه کردن است / ای به فدای چشم تو...

(یا صاحب الزمان، یازده شب می‌خواهیم از عموجانتان ابوالفضل العباس علیه السلام بگوییم.

شنیده‌ام که می‌روی تو در میان مجلسی / که از عمویت بین روضه می‌برند نام را)

می‌گوید حضرت برگشتند به من فرمودند: ابن هشام، نامه‌ات را بیاور به دست من بده.

من با دست لرزان رفتم نامه را تقدیمشان کردم. حضرت نامه را که گرفتند، باز نکردند.

چون هم نکته نانگفته داند، هم نامه نانوشته خواند.

تا نامه را گرفتند، فرمودند: برو به ابن قولویه سلام مرا برسان، بگو نگران نباش، تو در این مریضی نمی‌میری. سی سال

دیگر عمر می‌کنی. بعد از سی سال، در سال ۳۶۹ ه.ق از دنیا می‌روی.

می‌گوید برگشتم آمدم، پیغام را دادم.

سال ۳۶۹ ه.ق که شد، دیگر ابن قولویه مریض هم نبود، ولی کفنش را آماده کرد. گفتند از کجا می‌دانی از دنیا می‌روی؟

گفت سی سال پیش، آقام به من گفت.

او اولین راوی زیارت حضرت ابوالفضل العباس است.

از چه کسی نقل می‌کند؟ از محمد بن احمد زعفرانی که از ثقات و راویان اصیل شیعه است.

او از چه کسی نقل می‌کند؟ از حسن بن علی بن مهزیار، او هم از پدرش علی بن مهزیار نقل می‌کند.

کسی که کان نصرانیاً فهداهُ الله.

(این فرد غیر از ابن مهزیار صاحب تشرّف معروف است.)

پدرش نصرانی بود، ولی خدا هدایتش کرد. اصالتاً هم اهل هند هستند. بعداً به روستاهای اطراف شیراز آمدند، بعد هم

به اهواز آمدند.

در اخلاص و ولایت و محبت اهل بیت به جایی رسید که امام جواد علیه السلام برای او نامه نوشتند، فرمودند:

علی بن مهزیار! فلو قلتُ اِنِّی لَمْ اَرِ مِثْلَكَ لَرَجَوْتُ اَنْ اُكُونَ صَادِقاً.

اگر بگویم در بین اصحابم، کسی مثل تو را ندیدم، راست گفته‌ام.

رَبِّمَا سَمَّيْتُكَ بِاسْمِكَ وَ نَسَبِكَ. من نصف شب بلند می‌شوم به نام برای تو دعا می‌کنم.

فماخفی عَلَیَّ مقامک و لا خدمتک فی الحرّ و البرد و فی اللیل و النهار.

شب، روز، سرما، گرما... من هر لحظه می بینم که تو برای ما چی کار می کنی.

بعد حضرت فرمودند: علی بن مهزیار، چون تو خیلی کمکِ ما اهل بیت بودی، دعایت می کنم و از خدا می خواهم روز قیامت خدا چیزی به تو بدهد که «فاسأل الله اذا جمع الخلائق للقیامة ان یحبوک برحمته تغتبط بها.» مورد غبطه اولین و آخرین خلائق واقع بشوی.

در مورد علی بن مهزیار نوشتند که سیره او این بود که هر روز نماز صبحش را که می خواند، تا طلوع آفتاب که مشغول تعقیبات بود، سر به سجده می گذاشت و برای هزار نفر از کسانی که مولا را دوست داشتند و از سقیفه متنفر بودند، (برای هزار شیعه)، جوری دعا می کرد که برای خودش دعا می کرد!

ببین، هرچه که به اهل بیت نزدیک تر بودند، بیشتر اهل عبادت بودند. بیشتر اهل سجده بودند. بیشتر اهل نجوای با خدا بودند.

آقای علی بن مهزیار از چه کسی نقل می کند؟

از محمد بن ابی عمیر که علما می گویند از اصحاب اجماع است.

نجاشی درباره او می نویسد: من اوثق الناس عند الخاصة و العامة و أروعهم و انسکهم و اتقاهم.

در بین دشمنان هم همه می گفتند او از همه باورع تر است.

همان چیزی که حضرت فرموده بودند: کونوا لنا زیناً. باعث افتخار ما باشید. دقیقاً محمد بن ابی عمیر چنین بود.

کاسب بود، کار می کرد، ولی نوشتند هر روز از طلوع آفتاب تا خود اذان ظهر سر به سجده می گذاشت.

(اگر برنامه توی زندگی ام داشته باشم، می شود بین ساعت هایی که به بیکاری می گذرانم، یک وقتی برای دعا و نماز پیدا کنم.)

به جرم محبت اهل بیت او را زندان کردند. صد تا ضربه شلاق (نه شلاق معمولی، عین سیم خاردار) به او می زدند که تکه تکه گوشت های بدنش کنده می شد.

به او گفتند رهایت می کنیم، فقط اسم محبّین آقا موسی بن جعفر علیهما السلام را بگو.

گفت اگر تکه تکه ام کنید، من اسمشان را نمی برم که شیعیان آقا امیرالمومنین به دردسر بیفتند.

۹۴ تا کتاب نوشته بود. وقتی که آمدند او را بگیرند ببرند، خواهرش از ترس، همه کتاب ها را توی باغچه خانه شان دفن کرد. کتاب ها از بین رفت. اما نوشتند از زندان که بیرون آمد، هزاران حدیثی که نوشته بود، همه را از حفظ گفت و دوباره نوشتند.

کسی بود که مولتی میلیاردر زمان خودش بود، ولی زندانش که کردند، بیرون آمد، محتاج یک لقمه نان شده بود. درب خانه‌اش را زدند، کسی از اصحابش آمد چند تا کیسه طلا آورده بود. گفت روزی که زندان رفتی، قبلش من این سکه‌ها را از تو قرض گرفتم. الان شنیدم آزاد شدی، آمدم قرضم را پس بدهم.

گفت تو پول از کجا آوردی قرضت را پس بدهی؟

گفت فهمیدم که آزاد شدی، چیزی نداری، خانه‌ام را فروختم.

گفت به خدا قسم، محتاج یکی از این سکه‌ها هستم، ولی چون امام امام صادق فرمودند که خانه از مُستثنیات دین است و کسی نباید برای قرض ادا کردن، خانه‌اش را بفروشد، گرسنگی را تحمل می‌کنم، اما این پول از تو نمی‌گیرم.

(چرا امام زمان ما غریب‌ترین نباشند؟! ببین، دور و بر هر امامی چه کسانی بودند!)

یکی از کسانی که زیارت حضرت عباس علیه السلام را نقل کرده است، همین محمد بن ابی‌عُمیر است که به او می‌گویند اصحاب اجماع. یعنی فقط از ثقات نقل می‌کرده است و ثقات هم از او نقل می‌کردند.

اسمش در هر حدیثی باشد، فقهای ما به آن حدیث فتوا می‌دهند.

محمد بن ابی‌عُمیر از کسی نقل می‌کند به نام محمد بن مروان.

دو نفر محمد بن مروان داریم. این محمد بن مروان ذَهلی است، از اصحاب امام صادق علیه السلام.

هفتمین راوی زیارت قمر بنی‌هاشم علیه السلام، کسی است به نام ثابت بن دینار، که کنیه‌اش ابوحمزه ثمالی است.

ابوحمزه ثمالی از اصحاب امام سجاد، امام باقر و امام صادق علیهم السلام است. و بعضی گفته‌اند آقا موسی بن جعفر را هم درک کرده است.

در عظمتش همین بس که امام صادق فرمودند: تو در زمان خودت، عین سلمان برای من هستی. سلمان که هیچ، تو در زمان خودت، مانند لقمان هستی. لقمان که هیچ؛ فرمودند:

إِنِّي لَأَسْتَرِيحُ إِذَا رَأَيْتَكَ يَا أَبَاحْمَزَه!

(این یک جمله واقعا موجب حسرت و شرمندگی حقیر است که می‌شود آدم جوری باشد که که امامش به او چنین بفرمایند.)

من وقتی که به تو نگاه می‌کنم، آرامش می‌گیرم!

(مرا که نگاه می‌کنی چطور، یا صاحب الزمان؟)

فرمودند: ابوحمزه، وقتی که نگاهت می‌کنم، دل من امام صادق آرام می‌شود.

سه تا پسر داشت: حمزه، منصور، نوح. که هر سه تا در راه اهل بیت فدا شدند.

آقای ابو حمزه نقل می‌کند که امام صادق علیه السلام به من فرمودند:

إِذَا أَرَدْتَ زِيَارَةَ قَبْرِ الْعَبَّاسِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ..

موقعی که خواستی بروی عموجانم ابا الفضل را زیارت کنی، سرزده وارد مشو، این مکان حمام نیست. حرم قمر بنی هاشم است. هر چیزی نباید به او گفت.

بعد حضرت آدرس دادند. چون در طول زمان‌ها خیلی‌ها می‌خواستند کاری کنند که هیچ اثر و نامی از این مقبره مبارکه نباشد. لذا حضرت فرمودند: وَ هُوَ عَلَى شَطِّ الْفُرَاتِ. عموی من، تشنه، کنار شط فرات کشته شده و همان‌جا هم دفن شده است.

بِحِذَاءِ الْحَائِرِ. فرمودند: کنار شط بایست، روبه روی حائر جدّ امی عبدالله.

(۳۵۰ متر فاصله از حرم حضرت ابا الفضل تا حرم سیدالشهداء علیه السلام است.)

بعد فرمودند: فَقِفْ عَلَى بَابِ السَّقِيفَةِ.

یعنی معلوم است که آن موقع سقف داشته است.

در زمان امام صادق علیه السلام حرمی درست شده بوده برای قمر بنی هاشم علیه السلام.

فرمودند: بایست دم درب آن جایی که مسقف است، حرم قمر بنی هاشم علیه السلام است وَ قُلْ.. این چنین بگو..

✓ در این دنیا، هیچ‌کس بر امام زمان، غیورتر از ابا الفضل علیه السلام نیست.

حضرت عباس همان غیرتی که روی سیدالشهداء علیه السلام و حرم امام حسین داشتند، همان غیرت را امروز روی حجت بن الحسن دارند.

و چه خوش بی مهربانی هر دو سر بی.

یعنی متقابل است. امام زمان علیه السلام هم محبتی که به عمویشان ابا الفضل دارند، دیدنی است.

لذا روی دو زانو بنشینیم، دست بر سینه بگذاریم، این زیارت را بخوانیم.

ان شاء الله از فردا شب یک به یک این عبارات را در حدی که حواله کنند و عنایت، شرح خواهیم داد.

بسم الله الرحمن الرحيم

سَلَامُ اللَّهِ وَسَلَامُ مَلَائِكَتِهِ الْمُقَرَّبِينَ وَأَنْبِيَائِهِ الْمُرْسَلِينَ وَعِبَادِهِ الصَّالِحِينَ وَجَمِيعِ الشُّهَدَاءِ وَالصَّدِيقِينَ وَ الزَّكَايَاتِ الطَّيِّبَاتِ
فِي مَا تَعْتَدِي وَتَرْوَحُ عَلَيْكَ يَا بَنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ. أَشْهَدُ لَكَ بِالتَّسْلِيمِ وَالتَّصَدِيقِ وَالْوَفَاءِ وَالنَّصِيحَةِ لِخَلْفِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ
وَإِلَهُ الْمُرْسَلِ وَالسَّبْطِ الْمُتَجَبِّ وَالذَّلِيلِ الْعَالِمِ وَالْوَصِيِّ الْمُبْلَغِ وَالْمَظْلُومِ الْمُهْتَظَمِ، فَجَزَاكَ اللَّهُ عَنْ رَسُولِهِ وَعَنْ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ
وَعَنْ الْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِمْ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ بِمَا صَبَرْتَ وَاحْتَسَبْتَ وَأَعْنَتَ فَنِعْمَ عُقْبَى الدَّارِ، لَعَنَ اللَّهُ مَنْ قَتَلَكَ
وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ جَهِلَ حَقَّكَ وَاسْتَخَفَّ بِحُرْمَتِكَ وَلَعَنَ اللَّهُ مَنْ حَالَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ مَاءِ الْفَرَاتِ، أَشْهَدُ أَنَّكَ قُتِلْتَ مَظْلُومًا وَأَنَّ اللَّهَ
مُنْجِزٌ لَكُمْ مَا وَعَدَكُمْ، جِئْتُكَ يَا بَنَ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَفِدَا إِلَيْكُمْ وَقَلْبِي مُسَلِّمٌ لَكُمْ وَتَابِعٌ وَأَنَا لَكُمْ تَابِعٌ وَنُصْرَتِي لَكُمْ مُعَدَّةٌ
حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَهُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ فَمَعَكُمْ مَعَكُمْ لَا مَعَ عَدُوِّكُمْ، إِنِّي بِكُمْ وَبِأَيَابِكُمْ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ وَبِمَنْ خَالَفَكُمْ وَقَتْلَكُمْ
مِنَ الْكَافِرِينَ قَتَلَ اللَّهُ أُمَّةً قَتَلْتُمْ بِالْأَيْدِي وَاللُّسُنِ.

السَّلَامُ عَلَيْكَ أَيُّهَا الْعَبْدُ الصَّالِحُ الْمُطِيعُ لِلَّهِ وَلِرَسُولِهِ وَلِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْحَسَنِ وَالْحُسَيْنِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، السَّلَامُ
عَلَيْكَ وَرَحْمَةُ اللَّهِ وَبَرَكَاتُهُ وَمَغْفِرَتُهُ وَرِضْوَانُهُ وَعَلَى رُوحِكَ وَبَدَنِكَ.

أَشْهَدُ وَأُشْهَدُ اللَّهُ أَنَّكَ مَضَيْتَ عَلَى مَا مَضَى بِهِ الْبَذَرِيُّونَ وَالْمُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ الْمُنَاصِحُونَ لَهُ فِي جِهَادِ أَعْدَائِهِ الْمُبَالِغُونَ
فِي نُصْرَةِ أَوْلِيَائِهِ الذَّابُّونَ عَنْ أَحِبَّائِهِ فَجَزَاكَ اللَّهُ أَفْضَلَ الْجَزَاءِ وَأَكْثَرَ الْجَزَاءِ وَأَوْفَرَ الْجَزَاءِ وَأَوْفَى جَزَاءِ أَحَدٍ مِمَّنْ وَفَى
بِبَيْعَتِهِ وَاسْتَجَابَ لَهُ دَعْوَتُهُ وَأَطَاعَ وَلاَةَ أَمْرِهِ أَشْهَدُ أَنَّكَ قَدْ بَالِغْتَ فِي النَّصِيحَةِ وَأَعْطَيْتَ غَايَةَ الْمَجْهُودِ فَبَعَثَكَ اللَّهُ فِي
الشُّهَدَاءِ وَجَعَلَ رُوحَكَ مَعَ أَرْوَاحِ السُّعَدَاءِ وَأَعْطَاكَ مِنْ جَنَانِهِ أَفْسَحَهَا مَنْزِلًا وَأَفْضَلَهَا غُرْفًا وَرَفَعَ ذِكْرَكَ فِي عِلِّيِّينَ
وَحَشَرَكَ مَعَ النَّبِيِّينَ وَالصَّدِيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أَوْلَايَكَ رَفِيقًا أَشْهَدُ أَنَّكَ لَمْ تَهِنْ وَلَمْ تَنْكُلْ وَأَنَّكَ مَضَيْتَ
عَلَى بَصِيرَةٍ مِنْ أَمْرِكَ مُقْتَدِيًا بِالصَّالِحِينَ وَمُتَّبِعًا لِلنَّبِيِّينَ فَجَمَعَ اللَّهُ بَيْنَنَا وَبَيْنَكَ وَبَيْنَ رَسُولِهِ وَأَوْلِيَائِهِ فِي مَنَازِلِ الْمُخْبِتِينَ
فَإِنَّهُ أَرْحَمَ الرَّاحِمِينَ.

كوفه يك محشر کبراست، کجایی عباس؟ / دختر فاطمه تنهاست، کجایی عباس؟

(مگر پا توی رکاب نمی‌کردی برای زینب سلام الله علیها؟)

به نوامیس خدا، پیر و جوان خندیدند / آستین، معجز زن هاست! کجایی عباس؟

(این مصرعش آدم را بیچاره می‌کند. خیلی اشک ابا الفضل را روی نیزه درآورد.)

پرت می‌کرد یکی سنگ بزرگ خود را / هدفش اکبر لیلاست، کجایی عباس؟

(اگر بودی، زنجیر گردن زینب نمی انداختند. اگر بودی، زنجیر گردن رقیه نمی انداختند.)

مادران، پیش سر اصغر ما رقصیدند/ دیده‌ی فاطمه دریاست، کجایی عباس؟

(دست زینب به گردن بسته شده. الان کجای بیابان‌ها خوابیده؟)

آن‌که افتاده، رقیه است به پای نیزه / روی نی، یوسف زهراست، کجایی عباس؟

همه گویند به هم عید مبارک باشد / داغ ما خنده‌ی اعداست، کجایی عباس؟

فلما وصل الى يزيد بن معاوية كتابُ عبيدالله و اخبره بقتل الحسين و سبى نساءه، امره بحمل رأس الحسين عليه السلام و سبى نساءه فى كل بلدةٍ و مكانٍ كما يُساقُ سبايا الكفار...

سید بن طاووس می‌نویسد: یزید دستور داد سر را بفرست بیاید، اسرا را هم بفرست بیایند. اما عادی نفرست: کما يُساقُ سبايا الكفار!

بعد سید بن طاووس معنا می‌کند: (ولى من دل معنا کردن و ترجمه‌اش را ندارم.) می‌گوید چطور اسرای کفار را منتقل می‌کردند:

يَتَصَفَّحُ وُجُوهُهُنَّ اهل الاقطار!

فلما وصلوا الى اول مرحلة...

می‌گوید از کوفه که راه افتادند، به اولین منزلگاه رسیدند، جعلوا يشربون الخمر...

(یا صاحب الزمان، عمه شما با یک مشمت عرق‌خور هم‌سفر است..)

کجایی عباس؟ کجایی عباس؟

یک جمله دیگر هست، خدا می‌داند طاقت گفتنش را ندارم..

و جعلوا يشربون الخمر و يتبجحون بالرائس..

چی‌کار می‌کردند؟

أى يلعبون! و العقيلة تنظرُ اليه...

رَحِمَ اللهُ مَنْ نادى يا حسين!

اللهم عجل لوليک الفرج